



عروس جنایتکار که با همدستی همسرش، پدرشوهر و مادرشوهرش را به قتل رسانده است به قصاص نفس محکوم شد.

شهریور ماه سال ۹۲ رسیدگی به قتل زن و مرد میانسال سرشناس و ثروتمند با کشف جسد آنها در خانه شان، در یکی از محله های شهر ساری در دستور کار پلیس قرار گرفت.

شنبه، ۱۰ تیر ۱۴۰۲
۱۲ ذی الحجه ۱۴۴۴
سال بیست و نهم
شماره ۸۲۲۰

Iran Newspaper

ISSN1027-1449
Iran (Tehran)
irannewspaper.ir

حوادث ایران

ماجراهای تلخ و شیرین / کارشناسی پرونده ها / داستان های خواندنی جنایی / خاطرات جامانده و ... هر روز در روزنامه ایران

خانواده مقتول درس بزرگی و جوانمردی دادند

عجیب ترین بخشش قتل در تاریخ جنایی ایران



پدر خانواده که در تصادف کشته شد



فاطمه شیخ علیزاده / جوانمردانه ترین بخشش عامل یک قتل در دزفول کلید خورد و آن خانواده نه تنها قاتل پدرشان را بخشیدند بلکه برای خانواده اش خانه خریدند.

به گزارش «ایران»، «وقتی مادرم را از دست دادیم، همه امید و مونس و همدم ما پدرمان شد. به خاطر همین هم بود که بعد از مرگ پدرم بخشیدن متهم به قتل او برای ما کار راحتی نبود و تا همین چند وقت قبل یعنی سالروز تولد امام رضا (ع) خواهرانم می گفتند که حاضر به بخشش نیستند.»

داغ سنگین پدر

داغ پدر برایشان سخت و جانسوز بود. حتی حاضر نبودند به بخشیدن عامل قتل پدرشان فکر هم بکنند. هر چند دادگاه، قتل را شبه عمد تشخیص داد و متهم به قتل زیر ۱۸ سال بود و حکم قصاص در این پرونده منتفی شد اما رسیدن متهم به همان مجازاتی که دادگاه برایش در نظر گرفته بود، برای آنها حکم تسکین و التیام بر سرگ از دست دادن پدرشان را داشت.

با سپری شدن روزهای سوگواری یکی پس از دیگری، ورق در این داستان طوری برگشت که اعضای شورای حل اختلاف دزفول هم باورشان نمی شد در یکی از پرونده های صلح و سازش، تلاششان برای جلب رضایت اولیای دم منجر به چنین بخشش بزرگی شود. شاید برای اولین بار بود که به چشم می دیدند نه تنها اولیای دم، متهم پرونده را بخشیدند بلکه با پول دبه برای خانواده متهم خانه ای تهیه کردند!

محسن ساجدی دستگیری پدرش را از دست داده است. ساعتی پای درددل او می نشینیم و قصه ای را می شنویم که درد و غم و بزرگمردی یکجا در این قصه جای می گیرد.

روز حادثه

محسن ۲۷ ساله ابتدای صحبتش را با یادآوری روز حادثه شروع می کند. انگار با گذشت یک سال از این اتفاق، هنوز هم داغ از دست دادن پدر در قلبش تازه است: «سال گذشته بود که پدرمان را از دست دادیم. روز حادثه پدرم مثل همیشه در حال رفتن به محل کارش بود. او یک کارگر جرمکش بود و هر روز با موتور به محل کارش می رفت. هنوز زیاد از خانه مان دور نشده بود که با ما تماس گرفتند و گفتند که او تصادف کرده است. سراسیمه و نگران خودمان را به محل تصادف رساندیم. یک موتورسوار دیگر

که راکب آن ۱۶ سال بیشتر نداشت با موتور پدرم شاخ به شاخ شده بود. سرعت به حدی زیاد و ضربه به حدی سهمگین بود که پدرم در همان صحنه تصادف جانش را از دست داده بود.»

راکب ۱۶ ساله بعد از این تصادف دستگیر شد و رسیدگی به پرونده در جریان قضایی قرار گرفت. این در حالی بود که مشخص شد راکب موتورسیکلت گواهینامه هم نداشته است. کارشناسان راهنمایی و رانندگی نوجوان ۱۶ ساله افغان را مقصر صددرصد دانستند چرا که از لاین حرکت خود خارج شده و مسبب این برخورد مرگبار شده بود.

تقاضای اشد مجازات

بدین ترتیب متهم راهی کانون اصلاح و تربیت شد و شمارش معکوس برای محاکمه او آغاز شد. روز دادگاه محسن به همراه ۲ خواهر و ۲ برادرش به عنوان اولیای دم در دادگاه حاضر شدند. متهم در جایگاه دفاع قرار گرفت و در برابر اتهام قتل از خود دفاع کرد و گفت که پشیمان است و تقاضای تخفیف در مجازات دارد.

اما اولیای دم چنان داغدار و ماتم زده بودند که حتی نمی توانستند لحظه ای هم به بخشش متهم فکر کنند. آنها در دادگاه تقاضای اشد مجازات برای متهم را اعلام کردند.

قضات دادگاه بعد از بررسی محتویات پرونده و با در نظر گرفتن نظریه کارشناسان راهنمایی و رانندگی، مطابق درخواست اولیای دم، متهم را به اتهام قتل شبه عمد به ۵ سال حبس و پرداخت دیه محکوم کردند. حکم صادر شده در دیوان عالی کشور مهر تأیید خورد و شمارش معکوس برای اجرای آن آغاز شد.

مادرمان هم آسمانی شده بود

بعد از اینکه حکم صادر شده به مرحله اجرا درآمد، خانواده متهم برای طلب بخشش پاشنه در خانه مقتول پرونده را از جا درآورده بودند!

محسن در ادامه می گوید: «خانواده متهم چند بار به خانه ما مراجعه کرده و تقاضای بخشش می کردند اما بعد از اینکه پدرمان را از دست دادیم، انگار دیگر هیچ پشت و پناهی نداشتیم. برای همین هم بود که خواهران

من اصلاً نمی توانستند به هیچ کدام از ما خوب نیست اما دستمان به دهانمان می رسد و خدا را شکر می کنیم که روی پای خودمان هستیم. با این حال قصد داشتیم دبه پدرمان را بگیریم و صرف امور خیریه کنیم.»

تلاش ها برای جلب رضایت خانواده آغاز شده بود و واحد صلح و سازش شورای حل اختلاف دزفول هم پادرمیانی و برقراری جلسات صلح و سازش را آغاز کرد: «در رفت و آمدهایی که خانواده مقتول به خانه ما داشتند، متوجه شدیم که وضع مالی خیلی ضعیفی دارند. دزفول هم شهر زیاد بزرگی نیست و از گوشه و کنار، همسپهریان به گوش ما رسانده بودند که این خانواده افغان بوده و ۴ نفری در یک اتاق ۱۲ متری زندگی می کنند که آن اتاق را هم یکی از همسپهریان در راه رضای خدا در اختیار آنها قرار داده بود.»

محسن در ادامه می گوید: «متهم ۱۶ سال دارد و یک برادر دارد که از او یک سال کوچکتر است. متهم کارگر شهرک صنعتی بود و ظاهراً موتور را هم از کسی قرض کرده بود تا آن روز با آن به سر کارش برود. او به همراه پدر و مادر و برادرش در دزفول زندگی و کار می کرد و در واقع او کمک خراج خانواده اش بود.»

مرگ مشابه مادر در دو سال قبل

اولیای دم خیلی خوب می دانستند که این خانواده توانایی پرداخت دبه را ندارند اما چیزی این وسط وجود داشت که باعث می شد آنها داغ جگرسوز خود را فراموش نکنند: «چیزی که باعث می شد داغ ما بیشتر شود، این بود که مادو سال قبل از فوت پدرمان، مادرمان را هم در یک تصادف از دست داده بودیم. مادرم به همراه پدر و برادرم به شیراز رفته بودند تا به خواهرم که بعد از ازدواجش ساکن آنجا شده بود، سر بزنند. موقع برگشت در مسیر جاده تصادف کردند که در آن تصادف هر دو پای پدرم شکست و صورت برادرم آسیب شدیدی دید. مادرم هم به کما رفت و یک ماه بعد در حالی که پدر و برادرم بهبودی پیدا کرده بودند، مادرم در بیمارستان شیراز از دستمان رفت و فوت کرد. مادرم در همه این مدت

در آی سی یو بود و ما هر کاری از دستمان برمی آمد، انجام دادیم تا شاید حالش بهتر شود و به زندگی برگردد اما عمرش به دنیا نبود. از آن به بعد وابستگی ما به پدرم خیلی بیشتر از قبل شد و برای همین هم بود که نمی توانستیم متهم پرونده را ببخشیم.»

خرید خانه برای خانواده قاتل با پول دبه

خانواده متهم از بخشش اولیای دم ناامید شده بودند. برای همین دست به دامن خیرین شهر و صلح یاران واحد صلح و سازش شورای حل اختلاف دزفول شدند تا دبه را تأمین کنند. در همه این مدت اولیای دم نیت داشتند که دبه پدرشان را صرف امور خیریه کنند: «در ایام دهه کرامت بود که دبه پدرم توسط خیرین تأمین شد. همان وقت بود که در فضای مجازی، پویش «به خاطر امام رئوف» را دیدم که در این پویش خیرین کمک های مردمی را برای آزادسازی زندانیان جمع آوری می کردند. به دلم افتاده بود که به خاطر امام رضا (ع) و به خاطر خدا متهم را ببخشیم. صحبت های صلح یاران سبب شده بود که به بخشش فکر کنیم و به این فکر افتادیم که این دبه را به خانواده متهم تقدیم کنیم چون آنها خودشان بشدت نیازمند بودند. برای همین با برادرها و خواهرهایم صحبت کردم و آنها قبول کردند که متهم را ببخشیم به شرط اینکه خیرین یا دبه جمع آوری شده برای آنها خانه ای تهیه کنند.»

بدین ترتیب دبه مقتول صرف خرید خانه برای خانواده متهم شد و آنها با تصمیم بزرگوارانه اولیای دم خانه دار شدند. محسن در آخر می گوید: «قبل از فوت پدرم

تیترها

مردی زن سابقش را کشت و خودکشی کرد

سایه خیانت زنانه در طلاق و جنایت خونین

مرد جوان وقتی به رابطه پنهانی زن مطلقه اش با دوست صمیمی خود پی برد تصمیم وحشتناکی گرفت. این مرد زن جوان را به طرز فجیعی کشت و جسد وی را در حاشیه دماوند دفن کرد. قاتل سپس با خوردن قرص به استقبال مرگ رفته بود که معجزه آسا زنده ماند و بعد از بهبودی روانه زندان شد.

۱۲

برادر بزرگ ترین صحنه دردناک را دید

شلیک مرگ به ۲ برادر میوه فروش در صحنه

درگیری بر سر فروش میوه در حاشیه جاده کافی بود تا ۳ برادر شرور به همراه دوست شان ۲ برادر بی گناه را به رگبار بسته و به قتل برسانند.

۱۲

مادر می خواهد شوهرش به اشد مجازات برسد

محاکمه مجدد ناپدری برای مرگ تلخ باران کوچولو

باران کوچولو در خانه وحشت ناپدری اش به قتل رسید و این مرد بی عاطفه با داستان سرایی می خواهد خودش را بی گناه نشان دهد. این ناپدری سنگدل که متهم است دختر ۲ ساله را به قتل رسانده است در حالی پای میز محاکمه ایستاد که مدعی شد قاتل نیست اما مدارکی روی میز قضات وجود داشت که نشان می داد او این جنایت تکان دهنده را مرتکب شده است.

۱۸

قرار سیاه دختر تهرانی در ارابه شوم

دختر جوان که در ارابه شیطان به زور تسلیم نیت شوم پسری آشنا شده بود، دست به افشاکاری زد و خواستار مجازات آزارگر شد.

۱۸

زیبایی های گمشده مادری در ۱۷ سالگی

در حالی که در آغوش مادرش آرام گرفته بود، من نیز زیر برگه اش آرام نوشتم: تقدیم برای سیر مراحل قانونی!

۱۸

قبل از فوت پدرم با همسرم عقد کردیم و قرار بود بزودی سر خانه و زندگی مان برویم. وام ازدواج گرفته بودیم و در حال تهیه تدارکات بودیم اما فوت ناگهانی پدرم سبب شد که وام ازدواج هم خرج مراسم تدفین او شود



سفر روح به گذشته

«آینا» دختری شاد بود که خیلی از ساکنان محله شان در غرب نیوجرسی او را می شناختند. در دوران مدرسه یکی از بهترین بازیگران تئاتر بود تا اینکه به دانشگاه رفت و از همان روز نخست توجه بسیاری از هم دانشگاهی هایش را به خودش جلب کرد. قوی ترین رقیب «آینا» که سعی داشت بازیگری اش را به رخ دیگران بکشد، پسری به نام «نیومن» بود. او بسیار خوش چهره و با گفتاری قوی بود.